

اشتقاق فعل و تصریف آن در فارسی

اثر: دکتر علی محمد حق شناس

از: دانشگاه تهران

چکیده

فعل فارسی به عنوان نوعی از انواع کلمه پدیده ای صرفی است و ناگزیر می تواند ساخت درونی داشته باشد، اعم از ساخت اشتقاقی و ساخت تصریفی. ساخت اشتقاقی فعل در فارسی بسیار محدود است و در آن تنها پنج الگوی ساختاری یافت می شود: الگوهای ساختاری ساده، پیشوندی، مرکب، گروهوازی و ناگذر. از این پنج الگو، دو تای اول که سرشت صرفی دارند نازا هستند و سه تای دوم که سرشت نحوی دارند زایا مانده اند. این است که اشتقاق فعل در فارسی عمدتاً سرشتی نحوی پیدا کرده است و این به بروز انواع دشواری ها در زمینه فعل فارسی انجامیده است.

ساخت تصریفی فعل در فارسی، بسیار پیچیده است و از الگوهای ساختاری وصفی (یک صیغه)، جهتی (دو صیغه معلوم و مجهول)، مصدری (یک صیغه)، زمانی (سه صیغه گذشته، حال و آینده)، وجهی (سه صیغه اخباری، التزامی و امری) جنبه ای (چهار صیغه ساده یا استمراری، ناقص یا کامل) شخصی و شماری (شش صیغه مرکب از سه شخص و هریک مفرد یا جمع) صورت بسته است. از آنجا که این الگوهای ساختاری اساساً با هم عمل می کنند، ناگزیر تفکیک آن ها از یکدیگر دشوار است؛ خاصه از آن رو که همگی نمود صوری ندارند. این است که توصیف فعل عملاً دشوار از کار درآمده است. رفع این دشواری از طریق توصیف پایگانی آن ها میسر است. در چنان توصیفی می توان به سه لایه اشتقاقی (ریشه، ستاک و لزوم تعدی) و

هفت لایه تصریفی به قرار بالا قائل شد و ساخت فعل را لایه به لایه از اشتقاق تا تصریف دنبال کرد. چنین طرحی بیگمان موجب ساده شدن توصیف فعل واژگانی در فارسی می‌شود.

ملاحظات کلی

برای هرچه روشن تر شدن روال بحث، تصریح می‌کنیم که مراد ما از فعل در این مقال فعل واژگانی^(۱) است. و آن پدیده‌ای است که از یک طرف همچون اسم و صفت و جز آن، نوعی از انواع کلمه^(۲) را در زبان فارسی تشکیل می‌دهد، و خود به صورت مصدر در فرهنگ‌های فارسی مندخل واقع می‌شود؛ و از طرف دیگر، پس از تصریف^(۳)، جایگاه هسته^(۴) را در گروه فعلی^(۵) احراز می‌کند و در آن جایگاه به ایفای نقش در جمله می‌پردازد.

پیدا است که فعل واژگانی به صرف آن که در ردیف انواع کلمه قرار می‌گیرد، پدیده‌ای صرفی^(۶) است؛ و لذا انتظار می‌رود که مثل غالب پدیده‌های صرفی دیگر از ساخت درونی برخوردار باشد. و می‌دانیم که ساخت درونی پدیده‌های صرفی یا ساخت اشتقاقی^(۷) است و یا ساخت تصریفی^(۸).

مراد از ساخت اشتقاقی، به طور کلی و در سخن گفتن از هر نوع کلمه‌ای، آن لایه از ترکیب درونی کلمه است که به ایجاد خود آن کلمه می‌انجامد. به عنوان مثال، ساخت اشتقاقی فعل «رسیدن» صورت ترکیبی «رس + ید + ِن» است که خود به ایجاد فعل مزبور انجامیده است. کار ساخت اشتقاقی کلمه سازی^(۹) است؛ خواه کلمه فعل باشد، خواه اسم یا جز آن. و کلمه سازی در ساخت اشتقاقی از روی الگوهای (ساختاری) اشتقاقی^(۱۰) صورت می‌گیرد. چنان‌که، مثلاً، کلمه‌های "پراکنده"، "زفته" و "خوابنده" همگی از روی الگوهای اشتقاقی

ریشه فعل + پسوند سازنده سناک گذشته + پسوند صفت مفعولی

ساخته شده‌اند.

و مراد از ساخت تصریفی نیز، باز در سخن گفتن از انواع کلمات، آن لایه دیگر از ترکیب درونی هر کلمه ای است که به ایجاد صورتی تازه از همان کلمه می انجامد. به عنوان مثال، یک ساخت تصریفی از فعل "رسیدن" صورت ترکیبی تازه ای از همان فعل است که با حذف عنصر مصدری از فعل مزبور و افزودن عنصر «-ند» به جای آن به شکل «رسیدند» به دست آمده است؛ و خود می تواند، مثلاً، در درون گروه فعلی جمله «دوستان از راه رسیدند» جایگاه هسته را پر کند. پس کار ساخت تصریفی پردازش صورت کلمه به مقتضای نقشی است که آن کلمه در جمله ایفا می کند؛ خواه کلمه مزبور صفت باشد، خواه فعل یا جز آن. کلمه پرداززی نیز در ساخت تصریفی از روی الگوهای (ساختاری) تصریفی^(۱۱) صورت می بندد؛ و از این رهگذر، هر کلمه ای به هر تعداد صورت که لازم باشد در می آید. چنان که، مثلاً، همان کلمه "رسیدن" از روی الگوهای تصریفی مختلف به صورت های «می رسم»، «رسیده ام»، «برسم» و مانند این ها پرداخته می شود. تا آنجا که به فعل فارسی مربوط می شود، ما در این نوشته از صورت های تصریفی هر فعلی با نام صیغه های آن فعل یاد می کنیم و از تصریف فعل بر اساس شخص و شمار در هر زمانی به عنوان صیغگان سخن می گوئیم.

اکنون اگر از چشم انداز نکات بالا به فعل واژگانی در فارسی نگاهی بیندازیم، آشکارا می بینیم که این نوع از کلمه نیز، مثل انواع دیگر کلمات در این زبان، هر دو ساخت اشتقاقی و تصریفی را دارا است. منتهی ساختهای اشتقاقی و تصریفی فعل فارسی، بر خلاف ساختهای مشابه در کلمات دیگر، عموماً ویژگی هائی دارند که همگی مشکل آفرینند. در زیر ما نخست به ویژگی های مسأله ساز ساخت اشتقاقی فعل در فارسی و برخی مسایلی که از آن رهگذر در این زبان پدید آمده است نگاهی می اندازیم و مروری نیز به برخی توصیف های دستور نویسان از این بخش از ساخت زبان فارسی می کنیم. آنگاه به سراغ ساخت تصریفی می رویم و ضمن

بررسی ویژگی‌های مشکل آفرین این ساخت و طرح شماری از مشکلاتی که از این طریق در فارسی پیدا شده است، به نقد آراء دستوریان در این باره می‌پردازیم. سپس می‌کشیم چارچوبی کلی و اجمالی به دست دهیم که در محدوده آن بتوان توصیفی از این دو ساخت به دست داد که حتی الامکان از اشکال خالی باشد.

ویژگی‌های مسأله ساز ساخت اشتقاقی و پیامدها

از جمله ویژگی‌های در دسر آفرین ساخت اشتقاقی فعل در فارسی، یکی تعداد اندک شمار الگوهای آن در سنجش با تعداد به نسبت بالای الگوهای موجود در ساخت اشتقاقی انواع دیگر کلمه است. اگر چه بر سر تعداد الگوهای اشتقاقی فعل در فارسی در میان دستور نویسان اختلاف نظر بسیار است (آن گونه که در زیر خواهیم دید) با اینهمه، می‌توان گفت که این تعداد، در بالاترین شمارش، از شش بر نمی‌گذرد^(۱۲). و این در حالی است که تعداد الگوهای موجود در ساخت اشتقاقی هریک از انواع دیگر کلمه بسیار بیشتر از این‌ها است. برای مثال، ما در ساخت اشتقاقی صفت در فارسی ده‌ها الگو داریم که هر کدام ده‌ها امکان مختلف برای ساختن صفات تازه در اختیارمان می‌گذارند؛ خواه الگوهای پیشوندی (که به ساختن صفات از نوع "ناچار"، "بی‌خبر"، "فرومایه"، "همزاد" و جز این‌ها می‌انجامد)، خواه الگوهای پسوندی (که به ایجاد صفات از نوع "نگونسار"، "ارجمند"، "پشمین" و مانند اینها منتهی می‌شوند) یا الگوهای ترکیبی (که با آنها صفات نظیر "دست بسته"، "پایبند"، "کارکشته" و "اسب سوار" ساخته می‌شوند) و یا الگوهای تکراری (که صفات از نوع "پُر و پِتر" و "بساز بفروش" بر آن اساس ساخته می‌شوند).

اکنون اگر در نظر داشته باشیم که الگوهای اشتقاقی عموماً برای ساختن کلمه تازه به کار می‌آیند، در آن صورت، می‌توانیم حدس بزنیم که محدودیت چشم‌گیر

این الگوها در ساخت اشتقاقی فعل در فارسی چه مشکلات دست و پاگیری بر سر راه ساختن فعل تازه در فارسی ایجاد می‌کند. اما محدود بودن الگوهای اشتقاقی تنها ویژگی مشکل آفرین در زمینه فعل در فارسی نیست. یک ویژگی مشکل آفرین دیگر در این زمینه آن است که بیشتر الگوهای اشتقاقی فعل در فارسی دارای سرشت نحوی اند؛ و این نیز در چرخش افعال در نظام صرفی این زبان اختلال ایجاد می‌کند. از مجموع شش الگویی که، گفتیم، در بالاترین شمارش در ساخت اشتقاقی فعل در فارسی هست، تنها دو الگو سرشت صرفی دارند؛ و آن دو عبارت‌اند از الگوی، به اصطلاح، فعل ساده و الگوی فعل پیشوندی. بقیه الگوهای اشتقاقی فعل در فارسی یا محققاً سرشت نحوی دارند، که خود عبارتند از الگوی فعل گزوه‌وازی^(۱۳) و الگوی فعل ناگذر؛ و یا سرشت آن‌ها از این نظر مورد نزاع است، که این‌ها عبارتند از الگوی فعل مرکب و الگوی فعل پیشوندی مرکب. همین سرشت نحوی الگوهای اشتقاقی در ساخت فعل فارسی، چنان‌که در زیر خواهیم دید، موجب بروز مشکلات تازه در کنار مشکلاتی می‌شود که از پایین بودن تعداد الگوهای اشتقاقی نشأت می‌گیرند.

تازه، پائین بودن شماره الگوهای اشتقاقی، و همچنین نحوی بودن سرشت غالب آنها تنها ویژگی‌های مشکل آفرین در ساخت اشتقاقی فعل فارسی نیست. یک ویژگی مسأله ساز سوم در این باره تحمیل نوعی نازائی "جعلی" بر آن دسته از الگوهای اشتقاقی فعل در فارسی است که از سرشت صرفی برخوردارند؛ یعنی الگوهای، به اصطلاح، فعل ساده و فعل پیشوندی. واقعیت این است که از این الگوها یا برای فعل تازه در فارسی رسمی و استاندارد استفاده نمی‌شود، و یا اگر بشود، حاصل کار، یعنی فعل تازه‌ای که بر این اساس ساخته می‌شود، مورد قبول و تأیید ادیبان و صاحب نظران واقع نمی‌گردد. پس اگر کسی از روی الگوهای یاد شده و بر حسب نیاز افعال تازه‌ای، مثلاً، در مایه "پاکیدن" یا "واپاکیدن" بسازد، به اغلب

احتمال، اصحاب فن بر او خرده خواهند گرفت و حاصل کار او را به بهانه "جعلی" بودن مردود خواهند انگاشت. و این در حالی است که هیچ کدام از دو الگوی یاد شده توان واژه سازی خود را در زبان معمولی و محاوره ای مردم از دست نداده اند، و لذا به هیچ روی نمی توان آن ها را در زمره الگوهای مرده و سترون فارسی قلمداد کرد. گواه صدق این مدعا را می توان در افعال تازه ای دید که مردم عادی به سائقه طبع سلیم و شیم زبانی خود از روی همین الگوها ساخته اند؛ مثل افعال تازه "رندیدن"، "گازیدن"، "سلفیدن"، "تگلرافیدن"، "شوتیدن" و جز این ها. و راز آن نیز که ما نازائی این الگوها را در فارسی رسمی و استانده "تحمیلی" خوانده ایم درست در همین حضور زنده و زبانی آن ها در فارسی گفتاری و محاوره ای است. پیدا است که با نازا قلمداد کردن تنها دو الگویی که مسلماً از سرشت صرفی برخوردارند، خواه ناخواه، کار ساختن فعل تازه در فارسی استانده یکسره به عهده الگوهای محول شده است که همگی سرشت نحوی دارند. و این بدان معنی است که شمار عبارات فعلی و افعال ناگذر روز به روز در زبان فارسی بالاتر و بالاتر رفته است؛ همچنین، شمار افعالی که تنها هیأت فعل مرکب را دارند ولی به ملاحظات ساختی و نقشی می باید آن ها را در زمره عبارات فعلی با سرشت نحوی قرار داد (۱۴). باری، همین ویژگی ها به بروز مشکلات فراوان و بسیار دست و پاگیر در فارسی انجامیده است؛ که از آن جمله اند:

الف - فعل های غیر ساده و غیر پیشوندی فارسی به لحاظ ساخت اشتقاقی عموماً پیچیده، لخت لخت و نامنسجم از کار درآمده اند. بدین معنی که، اولاً، هر فعلی حداقل از دو کلمه (مثل فریب خوردن) و حداکثر از چند کلمه (مثل "دست به دست کردن" و "کسی) از (چیزی) خوشش آمدن") ساخته شده است. ثانیاً، بسیاری از افعال (که عموماً از روی الگوی اشتقاقی فعل ناگذر صورت بسته اند) ساخت های پاره پاره یا لخت لخت پیدا کرده اند (مثل همین نمونه اخیر که در

ساخت آن سه لخت جداگانه، یعنی "(کسی) + از (چیزی) + خوشش آمدن" وجود دارد و هر لخت می تواند مستقل از دو لخت دیگر تغییر کند و گسترش یابد. و ثالثاً، ساخت بسیاری از افعال فاقد انسجام درونی^(۱۵) گردیده است. بدین معنی که عناصر سازنده آن افعال به آسانی از یکدیگر جدا می شوند؛ و لذا می توان کلمات تازه به درون ساخت اشتقاقی آنها وارد کرد (مثل "فرب بسیار بدی خوردن" و "کس) دیگری از همین (چیزی) که خریده ام خوشش آمدن"). حال آن که چنین عدم انسجامی نه در ساخت اشتقاقی اسم مرکب (مثل "کتابخانه") یا اسم گروه واژی (مثل "آقا بالا سر") به چشم می خورد؛ و نه در ساخت اشتقاقی صفت مرکب (مثل "کارکشته" یا صفات گروه واژی (مثل "صد تا یک غاز" و نه در ساخت اشتقاقی هیچ نوع دیگر از کلمات.

ب. الگوهای اشتقاقی زایای فعل در فارسی استانده، به حکم سرشت نحویشان، از یک طرف، پذیرای روابط نحوی ای در درون خود شده اند که، از طرف دیگر، فاقد همان روابط در بیرون از خود و در محدوده ساخت جمله اند.

به عنوان مثال، فعل مرکب "فرب خوردن" در درون خود حاوی رابطه مفعولی و فعلی میان عنصر غیر فعلی (یعنی "فرب") و عنصر فعلی خود (یعنی "خوردن") است. از این دیدگاه، عنصر فعلی "خوردن" را در محدوده ساخت درونی فعل مرکب "فرب خوردن" باید فعلی متعدی قلمداد کرد. ولی همین فعل مرکب "فرب خوردن" در هیأت ترکیبی و در محدوده روابط بیرونیش با هیچ عنصری در جمله رابطه فعلی و مفعولی برقرار نمی کند. لذا از این دیدگاه فعل مزبور را باید فعلی لازم به حساب آورد. و این بدان معنی است که ما در زمینه فعل فارسی با پدیده هایی رو به رو هستیم که، از درون، عکس آن چیزند که در بیرون می نمایند. اکنون اگر در نظر داشته باشیم که همین نکته در مورد افعالی هم صادق است که، مثل "غذا خوردن" و "لباس پوشیدن"، به گفته برخی زبان شناسان، فقط هیأت فعل مرکب را دارند؛ در

آن صورت، باید بپذیریم که زبان فارسی اینک در مورد همه افعالشن - به استثنای افعال اندک شمار "ساده" و پیشوندی - با همان مشکل بغرنجی روبه رو است که چامسکی فقط در مورد افعال گروه واژی از آن یاد می‌کند بی‌آنکه بتواند برای آن راه حلی به دست دهد؛ آنجا که می‌گوید این قبیل افعال به جای آن که در گروه‌های پایانی^(۱۶) در ساخت نحو درج شوند^(۱۷)، در گروه‌های غیر پایانی^(۱۸) و درست در میان ساخت نحوی جمله درج نمی‌شوند^(۱۹). اما این وضعیت در زبان انگلیسی چندان جدی نمی‌تواند باشد؛ چرا که در آن زبان شمار این قبیل افعال گروه‌واژی با سرشت نحوی، در سنجش با انواع دیگری که همگی سرشت صرفی دارند، بسیار ناچیز است. حال آن که در فارسی وضع جور دیگری است؛ چه در اینجا نه تنها اکثریت قاطع افعال موجود دارای ساخت اشتقاقی با سرشت نحوی اند؛ بلکه برای ساختن افعال تازه نیز، لااقل در فارسی رسمی و استانده، باید از الگوهای اشتقاقی همین نوع ساخت بهره جست.

ج - یک مشکل جدی دیگر که از رهگذر الگوهای اشتقاقی فعل با سرشت نحوی دامنگیر فارسی شده است، مشکلی است که به صورت منطقی^(۲۰) نحو در زبان فارسی مربوط می‌شود. اما ورود به این بحث به مقدمات نظری فراوان نیاز دارد که جای طرح آن‌ها در این مختصر نیست. در این باره کافی است فقط به اشارت بگوییم که با شنیدن جمله ای حاوی فعلی مرکب از نوع "زمین خوردن" و "کشن رفتن" یا عبارتی فعلی از نوع "سربه‌سنگ‌داشتن" و "از جا پریدن" یا فعلی ناگذر نظیر "کسی" دردش آمدن" یا همان "کسی" از (چیزی) خوشش آمدن"، اگر کسی بخواهد درباره ماهیت امری که اتفاق افتاده است سوالی بکند، هم سوال او فاقد صورت منطقی صحیح خواهد بود و هم جوابی که می‌توان به او داد. چنان کسی ممکن است، مثلاً، پرسد "چه چیز خورد؟" و جواب بشنود "زمین؟" یا "چه رفت؟" و جواب بشنود "کشن؟" یا پرسد "چه گذاشت؟" و بشنود "سربه‌سر" و مانند این‌ها.

د - مشکل چهارمی که باز از همین زهگذر برای زبان فارسی پیش آمده است، مشکل ساختن مشتقات فعلی از افعال مرکب یا از عبارات فعلی و یا از افعال ناگذر است. واقعیت این است که این قبیل افعال - که اتفاقاً تمامی انواعی را دربرگیرند که ساختن آن‌ها در فارسی استانده مجاز است - به صرف آن که ساخت اشتقاقی آن‌ها سرشت نحوی دارند، به قواعد اشتقاق کلمه از فعل تن نمی‌دهند. مثلاً نمی‌توان از همان نمونه‌های بالا مشتقاتی نظیر * "زمین خورش" * و "زمین خوردار" ساخت؛ یا * "کش رفتار" و * "کش روا"؛ یا * "از جا پریدار" و جزاین‌ها.

ه - یک مشکل پنجم، که باز ریشه در الگوهای اشتقاقی فعل با سرشت نحوی دارد، مشکل ضبط افعال مرکب، عبارات فعلی و افعال ناگذر در فرهنگ‌ها است. از یک طرف، می‌دانیم که هر فعلی، اعم از ساده، پیشوندی، مرکب، گروه واژی یا ناگذر، به حکم آن که واحدی مستقل از مقوله کلمه را تشکیل می‌دهد، به ضرورت باید به عنوان یک مدخل اصلی در فرهنگ لغات آورده شود. و از طرف دیگر، ضبط افعال مرکب، عبارات فعلی یا افعال ناگذر به شیوه الفبائی و به ترتیب حروف آنها مسیر هم که باشد، باری سودمند نیست. به هر حال، اگر تعداد این قبیل افعال نسبت به افعال دیگر پائین باشد (آن گونه که در زبان انگلیسی چنین است)، آوردن آنها به عنوان زیر مدخل چندان نامعقول نمی‌نماید. اما اگر شماره آنها در یک زبان آن قدر بالا باشد که انواع افعال دیگر را به کلی تحت الشعاع خود قرار دهد، در آن صورت، قرار دادن آنها ذیل مدخل‌های کلماتی که خود به انواع دیگر کلمه تعلق دارند، هیچ معنایی جز آن ندارد که گوئی نوع فعل را دست‌نشانده انواع واژگانی دیگر کرده باشند.

باری، می‌بینیم که محدودیت الگوهای اشتقاقی فعل، همراه با سرشت نحوی الگوهای که زایا هستند، و همچنین نازائی تحمیلی الگوهای که سرشت صرفی دارند با چه پیامدهای دست و پاگیری همراه شده‌اند. گذشته از این‌ها، احتمال آن

نیز هست که همین ویژگی‌ها موجبات ناشناخته ماندن ساخت اشتقاقی فعل در فارسی را فراهم آورده باشند؛ آنهم تا حدی که میان دستور نویسان هم حتی، مثلاً، بر سر تعداد الگوهای اشتقاقی فعل اتفاق نظر نباشد. تنها مروری کوتاه بر آثار دستوریان کافی است که مراتب صدق مدعای اخیر را به خوبی نشان دهد. برای نمونه، خانلری^(۲۱) به پنج الگوی اشتقاقی، یا به گفته خود او ساختمان فعل، قائل می‌شود؛ و از آنها به نام‌های فعل ساده، فعل پیشوندی، فعل مرکب، عبارت فعلی و فعل ناگذر یاد می‌کند. تازه فعل ناگذر در تقسیم بندی او چیزی جز نوع به خصوصی از عبارت فعلی نیست. ابوالقاسمی^(۲۲) نیز برای فعل به همین مقدار الگوی ساختاری قائل است؛ جز آنکه او فعل ناگذر را به خانلری نسبت می‌دهد^(۲۳) و با این کار ظاهراً از قبول الگوی مزبور به عنوان الگوئی مستقل در ساخت اشتقاقی فعل، به حق، سرباز می‌زند. شفائی^(۲۴) از اصل متعرض ساخت اشتقاقی فعل نمی‌شود. صادقی^(۲۵) جدا از فعل ساده (که خود هیچ نامی از آن نمی‌برد و فقط به توصیف آن می‌پردازد) تنها از فعل مرکب یاد می‌کند و حتی متذکر فعل پیشوندی یا عبارت فعلی هم نمی‌شود. انوری و گیوی^(۲۶) با آنکه «فعل را در زبان فارسی، از جهت ساختمان، به شش گروه... فعلهای ساده، فعلهای پیشوندی، فعلهای مرکب، فعلهای پیشوندی مرکب، فعلهای عبارتی، [و] فعلهای لازم یک شخصه»^(۲۷) تقسیم می‌کنند؛ ولی در نهایت چیزی بر آنچه خانلری و ابوالقاسمی در این باره گفته‌اند نمی‌افزایند. چرا که الگوی «فعلهای پیشوندی مرکب» در توصیف آنان جز تلفیق همان دو الگوی فعل پیشوندی و فعل مرکب نیست؛ و عبارت «فعلهای لازم یک شخصه» در توصیف آنان نیز نام تازه ای است برای همان «فعل ناگذر» در اصطلاح خانلری. مشکوة‌الدینی^(۲۸) برای «فعل اصلی (واژگانی) از لحاظ عناصر سازنده... [به] سه دسته... فعل ساده، پیشونددار [و] فعل مرکب» قائل می‌شود؛ و تازه فعل مرکب را، به حق، متشکل از «دو سازه نحوی... پایه و عنصری فعلی»

می‌داند" که از لحاظ رو ساختی پایه... به صورت گروه اسمی، گروه صفتی یا گروه حرف اضافه ای ظاهر می‌گردد" (۲۹). و بالاخره باطنی (۳۰) برای آنچه خود فعل واژگانی می‌نامد به هیچ ساخت اشتقاقی ای سوای همان فعل، به اصطلاح، ساده، قائل نمی‌شود. به تعبیری، باطنی معتقد است که تمامی اجزائی که با فعل ساده واژگانی می‌آیند حکم عناصر سازنده گروه فعلی را پیدا می‌کنند؛ صرف نظر از این که آن اجزا، به گفته دیگران، پیشوندهای فعلی باشند یا عناصر غیر فعلی افعال مرکب یا عبارات فعلی.

به هر حال، همین مرور سریع آنهم فقط بر برخی آثار موجود کافی است تا ببینیم حتی دستور نویسان نیز درباره ساخت اشتقاقی فعل و الگوهای موجود در آن هیچ تصویر روشن و همانندی به دست نمی‌دهند. و این، به گمان ما، جز پیامد مستقیم آن نیست که، از یک طرف، الگوهای زایای ساخت اشتقاقی فعل در فارسی، گذشته از آن که به شمار معدودند، همگی ریخت و سرشتی نحوی دارند؛ و از طرف دیگر، تنها دو الگویی هم که سرشت صرفی دارند عموماً نازا قلمداد شده‌اند؛ تا جائی که یکی از آن دوراً غالباً در عداد کلمات ساده و به همین نام قرار داده‌اند و نه در عداد الگوهای که ارزش ساختاری و تولیدی دارند.

به جا است که همین جا تصریح کنیم که اطلاق لفظ "ساده" به افعالی که در فارسی به این نام شناخته شده‌اند به هیچ روی با سرشت واقعی آن‌ها جور در نمی‌آید. چرا که این قبیل افعال (مثل "خوردن"، "خوابیدن"، "رفتن"، و جز آن) اساساً "ساده" نیستند؛ بلکه در هیئت مصدری، هر کدام لااقل از ترکیب سه عنصر ساخته شده‌اند (چنان که، مثلاً "خوردن" از ترکیب عناصر "خور"، "د" و "ن" صورت بسته است)؛ و در هیئت ستاکی، به دلائلی که طرح و شرحشان مجال دیگر می‌طلبد، دست کم از دو عنصر تشکیل شده‌اند (چنانکه، مثلاً، ستاک گذشته، "خور" از ریشه "خور" و عنصر سازنده ستاک گذشته، یعنی عنصر "د" شکل گرفته؛ و ستاک حال

"خور" نیز باز از ریشه "خور" و عنصر سازنده ستاک حال صورت بسته است، که این عنصر دومی تظاهر آوایی ندارد و معمولاً آن را به صورت "Ø" نشان می دهند). اما اگر لفظ "ساده" تنها به ریشه این قبیل افعال اطلاق شود، در آن صورت، با واقعیت موجود جور در می آید، به هر حال، بر اساس ملاحظات اخیر، شاید درست تر باشد که به این قبیل افعال لفظی در مایه "افعال تک ریشه" اطلاق کنیم. اکنون به سراغ ساخت تصریفی فعل برویم و به بررسی آن ساخت بپردازیم.

ویژگی های مسئله ساز ساخت تصریفی و پیامدها

ساخت تصریفی فعل در فارسی ویژگی هایی درست عکس ساخت اشتقاقی آن دارد. بدین معنی که، اولاً، الگوهای ساخت تصریفی بسیار زیادند؛ برخلاف الگوهای ساخت اشتقاقی که، دیدیم، اندک شمار بودند. ثانیاً الگوهای تصریفی فعل همگی زایا هستند؛ بر عکس الگوهای اشتقاقی که برخی زایا و برخی نازا بودند. البته، این که برخی صیغگان های (۳۱) ساخته شده بر اساس الگوهای تصریفی برسامدند (نظیر صیغگان گذشته استمراری، مثل "می رفتم") و برخی دیگر کم برسامد (نظیر صیغگان گذشته بعید اخباری ناقص، مثل "داشته می رفته بوده است") هیچ ربطی به زایایی خود الگوهای تصریفی ندارد. و ثالثاً الگوهای زایای ساخت تصریفی هم می توانند سرشت صرفی داشته باشند (مثل الگوی سازنده همان صیغه "می رفتم") و هم سرشت نحوی (مثل الگوی سازنده صیغه "داشته می رفته بوده است")؛ حال آن که الگوهای زایای ساخت اشتقاقی فعل در فارسی استانده، چنان که دیدیم، عموماً سرشت نحوی داشتند.

به هر حال، یکی از ویژگی های مسئله ساز ساخت تصریفی فعل وجود همین الگوهای تصریفی فراوان در آن است. در این ساخت انواع الگوهای تصریفی زمان ها، جهت ها، وجه ها، جنبه ها، شخص ها و شماره ها دست اندر کارند؛ و

پیدا است که یافتن همه آن الگوها و بررسی و شناخت و توصیف درست و دقیق آنها برای دستورنویس کار آسانی نیست.

یک ویژگی مشکل آفرین دیگر در ساخت تصریفی فعل در فارسی این است که برخی الگوهای تصریفی در هم ادغام می‌شوند و، به گفته زبان شناسان، نمود مشترک^(۳۲) پیدا می‌کنند (مثل الگوهای تصریفی شخص و الگوی تصریفی شمار که با هم در می‌آمیزند و در نمودهای مشترکی با شش امکان - سه شخص \times دو شمار - تظاهر پیدا می‌کنند). بدیهی است که پی بردن به این ویژگی و تفکیک الگوهای در هم آمیخته نیز می‌تواند دشوار باشد و برای دستور نویس ایجاد اشکال کند.

ویژگی مشکل آفرین سوم در ساخت تصریفی فعل آن است که الگوهای تصریفی عموماً همراه با هم و بطور هم‌زمان در پردازش صیغه‌های فعل به کار می‌روند و ناگزیر جدا کردن آنها از یکدیگر و نگاه داشتن حساب هر یک، اگر نه ناممکن، باری دشوار است و خود می‌تواند دستور نویس را سرگردان سازد.

چهارمین ویژگی مسئله ساز این است که الگوهای تصریفی، درست به دلیل حضور هم‌زمانشان در صیغه‌های فعل، بعضاً فاقد تظاهر صوری‌اند؛ و لذا امکان آن هست که دستورنویس پی به وجود آنها نبرد و آنها را در توصیف خود منظور ندارد. و بالأخره، در کنار ویژگیهای بالا، یک واقعیت دیگر هم هست که می‌تواند برای دستورنویس مشکل ایجاد کند. و آن این‌که هر یک از صیغگان‌هایی که به کمک الگوهای تصریفی ساخته می‌شوند، می‌توانند نقش‌های متفاوتی را در جمله بازی کنند (چنان‌که، مثلاً، صیغگان گذشته استمراری می‌تواند هم مبین استمرار باشد، هم تکرار و هم شرط ناممکن). در اینجا نیز امکان آن هست که دستورنویس نقش‌ها را به جای الگوهای تصریفی به شمار آورد و با این کار تصویری نادرست از ساخت تصریفی فعل فارسی ترسیم کند.

اکنون اگر از چشم‌انداز ویژگی‌های بالا به آثار موجود در زمینه دستور زبان

فارسی نگاهی بیندازیم، می‌توانیم آشکارا ببینیم که، دقیقاً به سبب وجود همین ویژگی‌ها، کمبودها و نارسائی‌هایی از نوع زیر در آن‌ها پدید آمده است:

۱- هیچ یک از دستور زبانهای موجود هیچ سیاهه جامعی از کل صیغگان‌های فعل در فارسی (که خود از آن‌ها به عنوان "زمان‌های فعل" نام می‌برند^(۳۳)) به دست نمی‌دهد. نه نیز هیچ شیوه‌ای در اختیار می‌گذارند که شخص به کمک آن بتواند خود به کل صیغه‌های ممکن راه برد. به عنوان مثال صیغه‌های بر جسته شده در مثال‌های زیر را نمی‌توان در هیچ یک از دستور زبان‌های موجود پیدا کرد:

۱- از کجا معلوم که این کتابها را می‌خوانده بوده (باشد)؟

۲- ما چه می‌دانیم، شاید با او بد تا می‌کرده بوده‌اند که ول کرده و رفته است.

۳- از قرار معلوم، دزد که به اتاق وارد می‌شود او داشته‌بوده‌غذای خورده (است).

۴- هیچ دلیلی در دست نیست که نشان دهد در لحظه وقوع حادثه او داشته‌بوده

چیز می‌خوانده (است).

۵- تا ما به کلاس برسیم، استاد درس را تمام کرده خواهد بود.

درست است که صیغه‌های بالا همگی از نظر کاربرد و بسامد بسیار محدودند. اما جای تأمل است که آیا دستور نویس می‌تواند به چنین بهانه‌ای از توصیف آنها در مقام امکانات بالقوه تصریف فعل در فارسی چشم‌پوشد، یا نه.

از این جالب‌تر، اختلاف نظری است که میان دستوریان بر سر شماره صیغگان‌های فعل (یا به بیان دیگر "زمان‌های فعل") به چشم می‌خورد. به عنوان مثال، خانلری، خیام پور و شفائی به وجود ۹ صیغگان برای فعل در فارسی قائل‌اند^(۳۴)؛ حال آنکه پنج استاد و مشکوة‌الدینی از ۱۱ صیغگان نام می‌برند^(۳۵)؛ و صادقی و قریب از ۱۴ صیغگان^(۳۶)؛ و انوری و گیوی از ۱۵ صیغگان^(۳۷). و واقعیت این است که اگر کلیه امکانات موجود در ساخت تصریفی فعل در زبان فارسی را در نظر آوریم، به آسانی متوجه می‌شویم که تعداد صیغگان‌های فعل در این زبان بسیار

بیشتر از این‌ها است.

۲- تقریباً همه دستور زبان‌های موجود به هنگام توصیف ساخت تصریفی فعل و ارائه صیغگان‌های آن، در درجه اول، بر زمان‌های فعل و، در درجه دوم، بر وجوه آن تکیه می‌کنند. در آن میان، تنها شفائی، صادقی و مشکوة‌الدینی^(۳۸) از جنبه‌های فعل نیز (اولی تحت عنوان گونه و دومی و سومی تحت عنوان "نمود") نام می‌برند. ولی اینان هم به هنگام تحلیل و طبقه‌بندی صیغگان‌ها الگوی تصریفی اخیر را به حساب نمی‌آورند. این است که همگی طبقه‌بندی صیغگان‌ها را تحت عنوان "زمان‌های فعل" به انجام می‌رسانند و از الگوی تصریفی جنبه به عنوان زیر طبقه‌هایی از زمان‌های گذشته و زمان‌های حال فعل یاد می‌کنند. و این البته به بروز ابهام و اشکال در توصیف ساخت تصریفی فعل می‌انجامد. خواننده چه بسا سر در نیابد که چرا تعداد زمان‌های فعل تا بدان حد بالا است؛ یا اصولاً "زمان ناقص" یا "زمان ساده" یعنی چه؛ یا مفهوم ساده در این استعمال به خصوص در مقابل کدام مفهوم دستوری دیگر به کار رفته است. و این در حالی است که اگر به الگوهای تصریفی مختلف توجه کافی می‌شد، به راحتی آشکار می‌گردید که مفاهیم از نوع استمراری، ناقص، کامل و جز آن جزء اوصاف زمان‌ها نیستند؛ بلکه خود در زمره امکانات موجود در الگوی تصریفی جنبه‌اند.

۳- برخی دستور زبان‌ها نشانه‌های صوری الگوهای تصریفی را دوباره در کنار خود آن الگوها، به عنوان امکانات تصریفی جداگانه در ساخت تصریفی فعل در فارسی، به دست داده‌اند. به عنوان مثال، صادقی نشانه‌های "ب" و "می" را در کنار الگوی "وجه" و "نمود" آورده است.^(۳۹) می‌توان پرسید که آیا "ب" چیزی سوای نشانه‌ای برای ساختن وجه التزامی یا وجه امری است؟ و آیا "می" جدا از نشانه‌ای برای وجه اخباری و یا جنبه استمراری است؟

۴- غالب دستور زبان‌ها مقوله معنائی و واژگانی لزوم و تعدی را همراه با مقوله

اشتقاقی سببیت در کنار الگوهای تصریفی برای فعل مطرح ساخته‌اند. در آن میان، خانلری در دستور زبای فارسی اصلاً متعرض این مقوله نمی‌شود^(۴۰)؛ اما در تاریخ زبان فارسی توصیف مجملی از آن به دست می‌دهد بی آن‌که به اشتقاقی یا تصریفی بودن آن اشاره کند^(۴۱). ابوالقاسمی^(۴۲) در توصیف مختصری که از سه سطر بر نمی‌گذرد، به گونه‌ای به این مقوله می‌پردازد که گوئی آن را در زمره الگوهای تصریفی فعل نمی‌داند؛ گو آن‌که خود به صراحت سخنی در این باره نمی‌گوید. شفاثی^(۴۳) لزوم و تعدی را به صراحت در شمار الگوهای تصریفی یا به قول خود او "زمره‌های گرامری افعال فارسی" قرار می‌دهد؛ گو آن‌که از این الگوی تصریفی به عنوان "زمره معنایی گرامری تأثیر" نام می‌برد؛ و از این رهگذر میان این یکی و دیگر الگوهای تصریفی فعل در فارسی تفاوت می‌گذارد. باطنی^(۴۴) با قرار دادن پسوند سببی "ان" در کنار الگوهای تصریفی (یعنی در کنار پیشوندهای فعلی، علامت ستاک گذاشته، و پی بندهای فعلی) عملاً مقوله لزوم و تعدی را هم‌تراز الگوهای تصریفی قرار می‌دهد؛ گو آن‌که خود به صراحت در این باره سخن نمی‌گوید. عبدالعظیم خان (قریب)^(۴۵) نیز مقوله لزوم و تعدی را در زمره الگوهای تصریفی قرار می‌دهد. همین‌طور صادقی^(۴۶) مقوله لزوم و تعدی را ظاهراً با الگوهای ساختاری معلوم و مجهول در می‌آمیزد و این دوزا ذیل عنوان پوششی "جهت" در شمار ویژگی‌های دیگر فعل، مثل زمان و شخص و وجه جزاین‌ها، به دست می‌دهد و با این کار به مقوله مورد بحث پایگاه تصریفی می‌دهد.

با همه این احوال، از قرائن چنین بر می‌آید که مقوله لزوم و تعدی به ساخت اشتقاقی فعل تعلق دارد، و نه ساخت تصریفی، و لذا جای طرح آن در سطح اشتقاق فعل است. چرا که لزوم و تعدی، برخلاف الگوهای تصریفی، اساساً فاقد شمول عام است. در نتیجه نمی‌توان آن را، مثل الگوهای تصریفی، بر حسب نیاز برای هر فعلی آزادانه به کار برد. واقعیت این است که افعال فارسی یا ذاتاً لازم‌اند

(مثل "رفتن") یا ذاتاً متعدی اند (مثل "کشتن")، و یا ذاتاً هم لازم و هم متعدی اند (مثل "شکستن"). درست است که برای اشتقاق فعل متعدی از فعل لازم می توان از پسوند سببی "ان" بهره گرفت (مثلاً از فعل لازم "خوابیدن" فعل متعدی "خواباندن" را ساخت). ولی پسوند مزبور در مورد همهٔ افعال کار برد ندارد (مثلاً، نمی توان به کمک آن از فعل "ریختن" فعلی متعدی در مایهٔ "ریزاندن" به دست آورد). و این بدان معنی است که پسوند سببی مورد بحث مثل پسوندهای اشتقاقی عمل می کند که همگی کاربرد محدود دارند؛ بر خلاف پسوندهای تصریفی که کاربردشان علی القاعده نامحدود است.

وانگهی، اگر مقولهٔ لزوم و تعدی در شمار الگوهای تصریفی بود، در آن صورت، باید می توانستیم به کمک آن از افعال متعدی (مثل "کشتن") نیز فعل لازم به دست آوریم؛ درست به همان صورت که می توانیم، با استفاده از الگوی تصریفی جهت (۴۷)، هم از صیغه های مجهول به صیغه های معلوم برسیم و هم به عکس (یعنی، مثلاً، هم از "کشته شد" به "کشت" راه بریم، و هم از "کشت" به "کشته شد"). حال آنکه می دانیم مقولهٔ لزوم و تعدی چنین امکانی را در اختیار ما نمی گذارد؛ و به جای آن، ما ناگزیریم از امکانات وازگانی زبان فارسی بهره بجوئیم (یعنی، مثلاً، به جای فعل متعدی "کشتن"، هر جا ایجاب کند، از فعل لازم "مردن" استفاده کنیم). همهٔ این ها به هر حال، مبین آن است که مقولهٔ لزوم و تعدی در فارسی، علی رغم آنچه دستوریان در این باره گفته اند، مقوله ای اشتقاقی است و نه تصریفی.

باری، به نظر می رسد آنچه تا اینجا در این مختصر آوردیم برای نشان دادن نارسائی های توصیف های موجود از فعل فارسی و ضرورت بازاندیشی در این زمینه کافی باشد. اغراق نیست اگر بگوئیم برای بررسی و توضیف فعل در فارسی طرحی نو باید ریخت و کاری تازه باید آغاز کرد. متأسفانه مجال سخن در این مقال تنگ تر از آن است که در محدودهٔ آن بتوانیم چنین کاری را شروع کنیم و به پایان

برسانیم. با اینهمه، بیجا نیست اگر بحث خود را با عرضه چارچوبی به پایان بریم که در محدوده آن بتوان کار تجلیل و توصیف ساخت‌های اشتقاقی و تصریفی فعل در فارسی را آغاز کرد. چنان چارچوبی می‌تواند طراحی در مایه زیر باشد:

یک طرح پیشنهادی

طرح زیر بر سه اصل عمده استوار است که رعایت آنها، به هر حال الزامی است. اصول مزبور از این قرارند:

- ۱- ساخت درونی فعل در فارسی نیز، مثل هر ساختی در هر زبانی، سرشتی پایگانی (یا سلسله مراتبی) دارد. در این ساخت پایگانی، باز مثل همه ساخت‌های صرفی در همه زبانها، ساخت اشتقاقی مقدم بر ساخت تصریفی است. این اصل مبین آن است که، علی‌رغم آنچه دستوریان تاکنون گفته‌اند یا کرده‌اند، امکان آن نیست که همه الگوهای اشتقاقی و تصریفی را در یک پایه (یا مرتبه) فرض نمود و همه آنها را یکجا به کار بست و با هم ترکیب کرد؛ بلکه این کار را باید در پایه‌ها و مراتب مختلف و متوالی به انجام رساند.
- ۲- پایه‌ها و مراتب ساخت‌های اشتقاقی و تصریفی منظم (۴۸) اند و رعایت نظم آنها اجباری (۴۹) است.
- ۳- مقولات واژگانی و معنایی فعل (مثل مقوله لزوم یا تعدی و یا سببیت) را، به صرف آن که جزئی از سرشت واژگان شناختی (۵۰) فعل اند، نمی‌توان و نباید با الگوهای تصریفی آنها در آمیخت. این مقولات را باید زیر مدخل‌های افعال در فرهنگ طرح و توضیف کرد.

یادآور می‌شویم که پیش‌نهاد زیر تنها یکی از توصیف‌های ممکن است که می‌توان بر مبنای اصول بالا برای اشتقاق و تصریف فعل در فارسی به دست داد. اکنون رئوس کلی توصیف اشتقاقی و تصریفی فعل در فارسی را به اختصار

ساخت‌های اشتقاقی و تصریفی در فعل فارسی

الف) ساخت اشتقاقی با سه لایه

لایه ۱: ریشه (هر کلمه قاموسی (۵۱)، اعم از اسم، صفت، قید، و ریشه‌های فعلی، می‌تواند ریشه فعل فارسی واقع شود).

لایه ۲: ستاک حال: ریشه + عنصر سازنده ستاک حال با نمود $\text{صَفَر}(\emptyset)$ ؛ یا ریشه + ستاک حال فعل کمکی (که خود براساس قاعده بالاساخته می‌شود).

لایه ۳: ستاک گذشته: ریشه + عنصر سازنده ستاک گذشته با نمود کلی "ید"؛ یا ریشه + ستاک گذشته فعل کمکی (که خود براساس قاعده بالاساخته می‌شود).

لایه ۴: صورت سببی: ریشه + پسوند سببی "ان".

ب) ساخت تصریفی با هفت لایه

لایه ۱: صیغه وصفی: ستاک گذشته + پسوند مفعولی "ه".

لایه ۲: جهت: صیغه معلوم، صیغه مجهول.

لایه ۳: صیغه مصدری: ستاک گذشته + پسوند مصدری "ن"؛ و یا ریشه + مصدر فعل کمکی.

لایه ۴: زمان: گذشته، حال، آینده (با امکان تکرار یا عدم انتخاب).

لایه ۵: وجه: اخباری، التزامی، امری (فاقد امکان تکرار).

لایه ۶: جنبه: ساده/استمراری، ناقص/کامل (با امکان تکرار).

لایه ۷: شخص و شمار: اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد، سوم شخص مفرد

اول شخص جمع، دوم شخص جمع، سوم شخص جمع (با امکان عدم انتخاب)

پانوشتها

۱- lexical verb؛ برای اطلاع بیشتر درباره این اصطلاح، نگاه کنید به

مشکوٰة الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، دانشگاه فردوسی

- ۱۳۷۳ (ج ۳) ص ۴۰ - ۱۳۹
2. parts of speech
 3. inflection
 4. head
 - ۵- verb phrase: برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: مشکوةالدینی، مهدی، همان، ص ۱۳۸ - ۱۲۰؛ و برای اطلاع از نظر گاهی متفاوت، نگاه کنید به باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، تهران، ص ۱۱۰-۱۳۵.
 6. morphological
 7. derivational structure
 8. inflectional structure
 9. word formation
 10. derivational pattern
 11. inflectional pattern
 - ۱۲- نگاه کنید به: انوری، حسن و احمد گیوی، حسن، دستور زبان فارسی ۲، انتشارات فاطمی، تهران، ۱۹۷۴ (ویرایش دوم)، ص ۲۷ - ۲۱.
 - ۱۳- phrasal verbs؛ برابر است با "عبارات فعلی" در اصطلاح انوری گیوی (همان) و خالزلی، پرویز، ناتل، تاریخ زبان فارسی (ج ۲)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴ (ج ۳) ص ۳۱۴.
 - ۱۴- نگاه کنید به: مشکوةالدینی، مهدی، همان، ص ۱۵۹.
 15. internal cohesion
 16. terminal nodes
 17. insert nodes
 18. non-terminal nodes

- ۱۹- نگاه کنید به: Carstairs, A., *Current Morphology*, Routledge, London, 1992, P.13.
- ۲۰- logical form (LF) برای اطلاع در این باره، از جمله، نگاه کنید به: Haegeman, Liliane, *Introduction to Government and Binding Theory*, Basil Blackwell, Oxford, 1991, P439 - 74.
- ۲۱- خانلری، پرویز ناتل، همان، ص ۳۲۷ - ۲۵۵.
- ۲۲- ابولقاسمی، محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۱۷ - ۲۱۵.
- ۲۳- ابولقاسمی، محسن، همان، ص ۲۰۳.
- ۲۴- شفائی، پروفیسور احمد، مبانی علمی دستور زبان فارسی، مؤسسه انتشارات نوین، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۰۹ - ۶۸.
- ۲۵- صادقی، علی اشرف، دستور، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۶۳، ص ۸۰.
- ۲۶- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، همان، ص ۷ - ۲۱.
- ۲۷- همان، ص ۲۱.
- ۲۸- مشکوة الدینی، مهدی، همان، ص ۱۵۸.
- ۲۹- همان، ص ۱۵۸.
- ۳۰- باطنی، محمد رضا، همان، ص ۱۱۳.
- ۳۱- paradigms: در این نوشته، ما لفظ "صیغه" را برای هر یک صورت تصریفی (inflected form) از فعل به کار می‌بریم. پس "می‌رفتم" یک صیغه از فعل "رفتن" است. و لفظ "صیغگان" را برای تصریف یک صیغه به لحاظ شخص و شمار به کار می‌بریم. پس "صیغگان گذشته استمراری" از فعل "رفتن" عبارت است از "می‌رفتم، می‌رفتید، می‌رفتیم، می‌رفتید، می‌رفتند".

32. portmanteau representation

- ۳۳- برای نمونه، نگاه کنید به، انوری / گیوی، همان، ص ۴۴؛ صادقی، همان، ص ۴۲؛ و خانلری، پرویز ناتل، دستور زبان فارسی، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۳ (چ ۴) ص ۷-۳۳.
- ۳۴- خانلری، ایضا، ص ۷-۳۳؛ شفائی، همان، ص ۱۰۹-۶۸؛ خایام پور، عبدالرسول، دستور زبان فارسی، کتاب فروشی تهران، تبریز، ۱۳۷۵ (چ ۱۰)، ص ۸۷-۷۹.
- ۳۵- مشکوة الدینی، همان، ص ۵۶-۱۴۴.
- ۳۶- صادقی، همان، ص ۶۵.
- ۳۷- انوری / گیوی، همان، ص ۶۳-۴۴.
- ۳۸- شفائی، همان، ص ۱۰۰-۹۹؛ صادقی، همان، ص ۵-۳۳؛ مشکوة الدینی، همان، ص ۸-۸۷.
- ۳۹- صادقی، همان، ص ۲۳.
- ۴۰- همان، ص ۳۷-۱۸.
- ۴۱- همان (چ ۲)، ص ۹-۲۵۸.
- ۴۲- همان، ص ۲۱۱.
- ۴۳- همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.
- ۴۴- همان، ص ۱۱۵.
- ۴۵- میرزا عبدالعظیم خان (قریب)، دستور زبان فارسی (صبع سیزدهم)، بی‌نا، طهران، ۱۳۱۰، ص ۸-۹۵.
- ۴۶- همان، ص ۲۳ و ۴۰-۳۷.
47. Voice 48. hierarchical 49. ordered
50. obligatory 51. lexicological 52. lexical word